

متن پرسش

سلام علیکم: در خصوص سوال ۱۵۱۱۶ که جواب داده بودید که آقای هاشمی در مقابل رهبری نایستاده اند. حضرت استاد ما خودمان این را از شما یاد گرفته ایم که ظواهر افراد را کنار بگذاریم و به روح و شخصیت افراد تعامل کنیم. حال در مورد آقای هاشمی مگر قرار است اسلحه بکشد جلوی آقا که بگوییم مقابل رهبری ایستاده است. همین که در این چند سال اخیر رهبری باید جواب سخنان هاشمی را بدهد و ایشان باز هم حرفهای خود را تکرار کند و بلکه حرفهای مقابل را بگوید بهترین دلیل بر تقابل پنهان ایشان با رهبری است. کافی است سخنان مفصل ایشان در هفته قبل از انتخابات را در سایت ایشان بخوانیم که نمی دانیم بر اساس چه سری خیلی هم پخشش نکردند تا ببینم که چقدر ایشان از روحیه انقلابی خود دست برداشته اند و اصلا اعتقادی به رهبری ندارند و حتی دوباره رفته اند دنبال شورای رهبری. وقتی ایشان دقیقا روز قبل از سخنرانی آقا با مردم نجف آباد می گوید که این کسانی که حرف از عوامل نفوذ می زنند هیچ فهم و شعوری ندارند و بعد روز بعد آقا باید بگوید که نفوذ شاخ و دم ندارد. حتی اگر هم بپذیریم که ایشان در صدد مقابله با رهبری نیست اما فکر و جریانی که ایشان حمایت می کند و دنبال می کند بر طبق مبانی به حق شما ضربه به ریشه انقلاب و بلکه اسلام است. تحلیل خود بنده این است که حضرت آقا مثل امام دارند با ایشان مدارا می کنند تا روحیه کل جامعه آماده شود تا بتوانند ایشان از طرف مردم طرد و حذف شوند (البته همیشه هم دنبال می کنند که اگر ایشان دلشان خواست به دامن انقلاب بر گردند) یعنی همانطور که آقای منتظری طرد شدند ایشان هم طرد خواهند شد. لذا با وجود سخنان دقیقا متناقض با سخنان رهبری (آن هم در مسائل اساسی مثل آمریکا و مقابل با استکبار و مسائل اقتصاد مقاومتی و و نوع نگاه به دین) نباید ایشان را تطهیر کنیم. (البته در صورت برگشت ایشان ما بخیل نیستیم و خوشحال هم می شویم)

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: با توجه به این که بعضی از کاربران عزیز نیز در مورد جواب سؤال فوق؛ سؤالاتی را مطرح فرموده‌اند، با نظر به همه‌ی آن سؤالات خدمتتان عرض می‌کنم که لازم است که بین دو موضوع خلط نگردد که رهبری به عنوان پاسدار انقلاب و به عنوان یک شخصیت انقلابی، غیر از آقای هاشمی و امثال آقای هاشمی فکر می‌کنند و تفاوت نظری که حضرت آقا نسبت به آقای هاشمی داشتند را می‌توان در همین موضوع جستجو کرد. آقای هاشمی به اقرار خودشان به دنبال یک ژاپن اسلامی هستند و ندیدن جایگاه آقای هاشمی را در این موضوع، ما را به موضع‌گیری‌هایی نسبت به

ایشان می‌اندازد که «تفکر» به حجاب می‌رود. بنده سعی دارم در این فضای که گویا ذهن‌ها آماده‌ی یک تذکر اساسی هستند، متذکر چشم‌اندازی شوم که تفکر را به صحنه آورد؛ بدین معنا که اگر یک موضوع چند زاویه دارد آن موضوع، تنها در یک زاویه‌اش مدّ نظر قرار نگیرد و معتقدم «تفکر» جز این نیست. انسان متفکر از هر موضوعی در مقابل خود یک‌نوع گشودگی ترسیم می‌کند بدون آن‌که بخواهد با یک نتیجه‌گیری تکلیف خود را نسبت به آن موضوع، تمام‌شده قلمداد کند. مسلم بنده و جنابعالی هرگز نمی‌خواهیم نسبت به انقلاب در جایگاه آقای هاشمی باشیم، ولی باید بدانیم آن کسی که هاشمی است، چه کسی است و چگونه فکر می‌کند و این؛ در صورتی ممکن است که سعی کنیم با پیش‌فرض‌هایمان، سخن‌ها و حرکات آقای هاشمی را از قبل تفسیر نکنیم. شواهد زیادی هست که آقای هاشمی معتقد است باید رهبری انقلاب اسلامی به صورت شورایی اداره شود و این موضوع را رها نمی‌کند، هرچند هیچ‌وقت نه مجلس خبرگان و نه شورای بازبینی قانون اساسی به این نظر اعتنا نکرد. و مطمئن باشید از این به بعد هم به این سخن اعتنا نمی‌شود زیرا مقام معظم رهبری آن‌چنان در مقام خود به عنوان رهبری فردی، خوب عمل کرده‌اند که با وجود ایشان کسی تصور رهبری شورایی به ذهنش هم نمی‌رسد. ولی آیا نظر آقای هاشمی به معنای تقابل با شخص رهبری است؟ و یا یک اندیشه است که باید در فضای آزاداندیشی بدان بیندیشیم بدون آن‌که نگاه ایدئولوژیک در میان آوریم. آری! در مورد زندگی آقای هاشمی نیروهای معتقد به ارزش‌های انقلاب هرگز این سبک زندگی که آقای هاشمی و خانواده‌ی ایشان و طرفدارانشان پیشه کرده‌اند را نمی‌پذیرند ولی موضوع بسیار عمیق‌تر از آن است که در این حدّ تقلیل داده شود، باید تلاش کرد از نظر فکری جایگاه آقای هاشمی مشخص شود که ایشان به دنبال ادامه‌ی انقلاب نیست، بلکه معتقد است دوره‌ی انقلاب تمام شده است و دوره‌ی جمهوریت در میان است و اگر این مسئله فارغ از دعوای سیاسی و تفکر ژورنالیستی درست تبیین نگردد، خطر یک نحوه دوقطبی‌شدن در بین نیروهای انقلاب پیش می‌آید. زیرا بعضی از معتقدین به انقلاب، آقای هاشمی را به عنوان یکی از نیروهای انقلاب تلقی می‌کنند.

حرف بنده بر روی تفاوت اصولی است که در بین جریان موسوم به اصلاح‌طلب نسبت به انقلاب اسلامی پیش آمده است و روشی که ما باید در این تاریخ با این جریان داشته باشیم، بدون این‌که کار به خصومت بکشد و در نتیجه در دهه‌ی چهارم انقلاب از بلوغی که باید انقلاب بدان دست یابد؛ محروم گردیم. هرچند این سخن شما را که معتقدید رهبری در حال مدارا با آقای هاشمی است تا آرام‌آرام آقای هاشمی خود را نشان دهد؛ سخن قابل تفکر می‌دانم. و به همین معنا فکر می‌کنم عرایضی که داشتیم موجب تفکر بر روی موضوع می‌شود. سخنان و موضع‌گیری‌های آقای هاشمی حتی نسبت به محکومیت فرزندشان، نشان می‌دهد که مبنای خود را مبنای دیگری قرار داده است و وظیفه‌ی ما است که در این موضوع فکر کنیم و نه تنها جایگاه ایشان بلکه جایگاه این فکر را بررسی نماییم. و مشخص کنیم چه نسبتی این فکر با انقلاب دارد و چگونه ما باید عمل کنیم که جایگاه این فکر تبیین شود؛ همه‌ی تلاش من آن است که این موضوع باید متفکرانه مورد بحث قرار گیرد و نه آن‌که موضوع، در

یک فضای ژورنالیستی و سیاسی صرف به حاشیه رود و یا پنهان گردد. این زمان، زمانی است که می‌توان به عنوان مثال نسبت به این سؤال فکر کرد که آیا آقای هاشمی مثل بعضی سیاسیون ناشی می‌گوید شورای نگهبان نباید باشد، یا می‌گوید وقتی بعضی از اعضای شورای نگهبان بناست برای مجلس خبرگان نامزد شوند، چه کسی آن‌ها را در این رابطه تأیید کرده؟ شما خواهید گفت همین که آن‌ها در مقام فقیهی هستند که مطابقت یا عدم مطابقت قوانین را با شرع مقدس تشخیص می‌دهند، پس برای مجلس خبرگان می‌توانند نامزد شوند، و این می‌شود یک بحث علمی. ملاحظه می‌کنید که آقای هاشمی با طرح این مسئله، نفی شورای نگهبان نمی‌کند، بلکه یک اشکال علمی را مطابق دیدگاه‌های خود پیش می‌کشد و باید با مبانی علمی جواب داد.

فهم نگاه رهبری که پاسدار انقلاب است، با فهم نگاه آقای هاشمی که بیشتر به جمهوری اسلامی فکر می‌کند و نه به انقلاب اسلامی، هنر متفکرانه‌ی ما است. آقای هاشمی معتقد است ادامه‌ی روحیه‌ی انقلابی هزینه‌هایی دارد که در تصوراتی که از مردم دارد، آن هزینه‌ها فراهم نیست و مقام معظم رهبری معتقدند تحقق انقلاب اسلامی تقدیر تاریخ ما است و کافی است ما به وظیفه‌ی انقلابی خود عمل کنیم تا خداوند تقدیر خود را به ظهور برساند. و از این جهت عرض شد آقای هاشمی مقابل رهبری نیست، بلکه دغدغه‌ای غیر از دغدغه‌ی رهبری دارد. ملت ما با انقلاب خود تاریخ معنوبیتی را شروع کرده است که با نقد خود نسبت به هدف بزرگی که دارد، می‌تواند معلوم کند در کجای تاریخ خود قرار دارد. ما باید آدم‌هایی باشیم که به اطراف خود درست فکر کنیم و غفلت‌های خود را نسبت به همدیگر متذکر شویم و جسورانه نسبت به وضع خود فکر کنیم بدون آن‌که به دنبال مقصر بگردیم. پس موضوع تقابل بین آقای هاشمی و مقام معظم رهبری نباید در میان باشد، بلکه موضوع پاسداری از انقلاب که رهبری عزیز بر آن تأکید دارند، و موضوع پاسداری از جمهوری اسلامی بدون تأکید بر انقلاب در میان است. رهبری عزیز می‌فرمایند: «احیای انقلاب در ذهن‌ها، حفظ و حراست از تفکر انقلابی و جهت‌گیری انقلابی در عمل، در بیان، در رفتار، در تصمیم‌گیری‌ها و مقررات و قوانین است.» ولی جریان اصلاح طلب چنین تعریفی از خود ندارد، بلکه پذیرفته است در اردوگاه تمدن غربی، زندگی خود را ادامه دهد و اگر ما به این موضوع با تمام جدّیت فکر نکنیم و گرفتار شلوغ‌کاری‌های روزنامه‌ها بشویم، عملاً از این موضوع غفلت کرده و در تبیین جبهه‌ی اصلاح طلبی که به یک نحوی انقلاب را به حاشیه می‌برد، شکست می‌خوریم. و حرف جبهه‌ی غیر انقلابی که اصول‌گرایان را به انسان‌های سطحی متهم می‌کند، تصدیق می‌گردد. عرض بنده آن است که تنها و تنها در تفکر در این موضوع مهم و با وقاری بس عظیم، می‌توانیم از این مرحله عبور کنیم. باید بپذیریم با ردّ و نفی یک فکر، رأی و نظر ما به جای آن قرار نمی‌گیرد. اگر به جایگاه اندیشه‌ها و شرایط تاریخی آن‌ها فکر نکنیم، تصورمان این می‌گردد که می‌توان با جوّسازی و اتهام‌های پرهیاهو می‌شود اندیشه‌ی مخالف را از میدان بیرون کرد؛ غافل از آن‌که به نتیجه‌ی عکس خواهیم رسید. وقتی یک تفکر با پشتوانه‌ی تفکر پدید آمده باشد - هرچند تفکری باشد که حقیقتاً تفکر نیست - تنها با به میان آوردن تفکری صحیح می‌توان آن تفکر

غلط را به پایان تاریخش نزدیک کرد. موفق باشید.